



۲۰۱۴/۰۱/۱۹



رسول پویان

## مرغ آواره

تا که دل در خم زلف تو پریشانم کرد  
مرغ آواره شدم بی سر و سامانم کرد

گرچه از سوز فراغ تو بود دیده پر آب  
دل بریان شده آتش به گریبانم کرد

گفته بودم که دیگر شیشه کس رامشکن  
جبر ایام کنون سنگ به دامنم کرد

در سکوت شب دلگیر اگر عمر گذشت  
صبحدم آمد و خورشید درخشانم کرد

سال ها بر لب تاریخ زدند بخیه ولی  
مهر لب های فرو بسته سخندانم کرد

در گلستان تمدن نبود حرف نژاد  
نیش خار ستم آلود به افغانم کرد

ندهم دامن آزاد سحاری از دست  
گر سیه هم همه شهر به زندانم کرد

قلم از دست نیفتاد ولی عمر گذشت  
عشق پیرانه سر انگشت به دندانم کرد

خنده سبز بهاری به لبانم نشگفت  
سوز سرمای خزان آمد و گریانم کرد

گفته بودم که دگر ترک وطن نتوان کرد  
دیو جنگ آمد و از گفته پشیمانم کرد

\*\* \*\* \*

د پانو شمیره: له ۱ تر ۱

افغان جرمن آن لائن په درنښت تاسو همکارۍ ته رابلئې. په دغه پته له مور سره اړیکه ټینګه کړئ [maqalat@afghan-german.de](mailto:maqalat@afghan-german.de)

یادونه: د لیکنیزې بڼې پازوالې د لیکوال په غاړه ده، هبله من یو خپله لیکنه له رالیولو مخکې په څیر و لولئ